

## انقلاب علیه مشرکان

۵ - فاذا انسلكم الاشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم و  
خذوهم واحصروهم واقعدوا لهم كل مرصد فان تابوا واقاموا الصلوة و  
آتوا الزكوة فخلوا سبيلهم ان الله غفور رحيم

: هنگامیکه ماههای حرام گذشت مشرکان را هر کجا یافتید بکشید ، و بگیرید ، و  
محاصره کنید ، و در هر کمینگاه برای (دستگیری) آنان بنشینید ، هر گاه توبه کردند و  
نماز گزارند و زکوة دادند آنان را رها کنید ؛ زیرا خدا بخشنده و مهربانست .

### اشتباه کوچک

بعضی از مفسران این آیه و آیه « قاتلوا المشركين كما يقاتلونكم كافة » :  
(با همه مشرکان نبرد کنید ، چنانکه آنان همگی با شما میجنگند) را آیه سیف خوانده و تصور  
کرده اند که « این دو آیه از آنجا که دستور میدهد دست بقبضه شمشیر ببرند و مشرکان را بکشند  
ناسخ قانون صبر و عفو است که قبلا مسلمانان بدان مأمور بودند ، چنانکه فرموده است  
« فاعفوا و اصفحوا حتى باتى الله بامرهم » . از آنان عفو کنید و اعراض نمائید تا دستور  
خدا صادر گردد . و باز در بعضی از آیات که قبل از سورة توبه نازل گردیده است ؛ بطور  
آشکار مشرکان را در دین خود آزاد گذارده بود ، و فرموده بود که « لا اکراه فى الدين » :  
اکراه و اجباری در پذیرفتن دین نیست و نیز آزادی آئین آنان را اعلام کرده بود آنجا  
که فرمود: « لكم دينكم و لى دين » دین شما برای شما ، و آئین من برای خودم .  
چنانچه روشن است این آیات بطور آشکار برای مشرکان آزادی اعلام کرده است  
ولی پس از نزول آیات این سوره تمام آزادی آنان از بین رفت ، و حزب و آئین آنان غیر قانونی  
شناخته شد .

ولی اگر ما بپذیریم که در قرآن ناسخ و منسوخ اصطلاحی هست ، هیچگاه نخواهیم

پذیرفت که این آیات ناسخ احکام فوق باشد .

زیرا اولاً : هدف آیات فوق که دستور عفو و اعراض داده و آزادی دین آنان را صادر نموده است ؛ بیان حکم شرعی دینی نیست ، بلکه مضمون آنها یک سلسله احکام عرفی و عقلانی است که هر صاحب خردی موقع ناتوانی خود ناچار بر طبق آن عمل میکند ، ناگفته پیدا است وظیفه هر انسان هر اندازه هم گفتار او حق و مستندل باشد ، هنگامیکه خود را در برابر سیل بنیان کن دشمن دید و فهمید که کوچکترین قدرت بردفع آنها ندارد ، در اینصورت از طرف وجدان و خرد مأمور است که اغماض کند و کردار آنان را نادیده به بیند ، و از طریق دیگر هدف خود را تعقیب کند ، و آیات فوق هم نسبت به پیامبر جنبه تسلیت و تذکر دارد ، نه اینکه یک حکم شرعی الزامی است بطوریکه هر دو طرف قضیه ( عفو و جنگ ) برای او امکان داشت ولی او مأمور بعفو گشت ، بلکه چاره منحصر بهمین بود ؛ و خرد نیز همین را تایید میکرد که در آغاز بعثت بگوید : ای کافران : **لکم دینکم ولی دین** . پیدا است این سلسله احکام عرفی عقلانی در زمینه ایست که گوینده ناتوان باشد ، و پس از توانائی و نیرومندی ، سیاست مزبور و عفو و اغماض و باز گذاردن دست دشمن خلاف سیاست خواهد بود ، و ناگفته پیدا است تغییر وضع و روش در چنین مواقع حتمی بوده و نام آنرا در اصطلاح « نسخ » نمیکویند زیرا امر بصبر یک وظیفه عقلی بوده نه شرعی ؛ و از اول محدود بیک زمینه خاصی ( ضعف و ناتوانی ) بوده است و نسخ در اصطلاح عبارتست از رفع حکم شرعی که از ابتداء بنظر میرسید که مضمون آن برای ابد جعل شده است ، و این دو شرط در مورد بحث ما وجود ندارد .

**ثانیاً :** بعضی از این آیات در زمینه های خاصی وارد شده اند و کوچکترین ارتباطی بمقام ما که آیات از ارشاد و استدلال میتوان دست به شمشیر زد یا نه ؟ ندارد مثلاً آیه **« لا اکره فی الدین »** در این زمینه وارد شده است ، که مردم نباید کور کورانه اسلام را بپذیرند ؛ و از روی تقلید بگویند خدا هست و رستخیزی هست . بلکه باید روی دلیل و پس از سنجش بپذیرند زیرا اسلام دین استدلالیست نه تقلیدی ، و گواه این مطلب عبارتست از ذیل آیه که فرمود : **قد تبین الرشد من الغی** : رشد و هدایت ( اسلام ) از ضلالت و گمراهی ( کفر ) بطور آشکار از هم متمیز شده اند یعنی احتیاجی به تقلید نیست و اما اینکه پس از اتمام حجت ، و ارشاد و راهنمایی ، آیامیتوان دست بشمشیر برد ؛ و مشرکان عنود را که اسلام نمی پذیرند ؛ از دم تیغ گذرانند تا آنوقتیکه اسلام اختیار کنند ، اساساً این آیه نسبت بآن تعرضی ندارد ، هدف این آیه اینست که در اسلام تقلید نیست و مردم بایست دین خود را از روی دلیل فراگیرند .

شان نزول آیه همینرا نیز تأیید میکند که فرزندان نصاری بدین دیگری پیوست ، پسرش

آمد بر سونعه داد گفت که : فرزندم را وادار کنید که اسلام اختیار کند در پاسخ آن این آیه نازل گردید که ایمانی که روی فشار باشد سودی ندارد زیرا نشانه های هدایت از ضلالت بطور آشکار متمیز است، و بایست اشخاص پس از تأمل و تفکر از روی خلوص آمین خدا را به پذیرنده از روی تقلید و گفته و فشار پند .

علاوه آیه **فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ** از اول مقید بآمدن دستور ثانوی است ، و از بین رفتن چنین حکمی را که آشکارا از ابتداء ، حکم اول را مقید بآمدن حکم دوم کرده است نسخ نمیگویند .

### اهمیت پیمان و منافع آن

شکی نیست موقعی که میان دو جناح مخالف ؛ پیمانی بسته میشود ؛ هر کدام با امن خاطر باوضاع داخلی میپردازند و هر گاه طرف پیمان سابقه دشمنی داشته باشد ؛ پس از قرارداد از حملات او مطمئن میگردد ؛ و بر اثر پیمان حسن تفاهمی میان طرفین حاصل میشود ، و بر اثر برقرار کردن روابط ، محیطهای گرمی بوجود میآید و با گفتگوها بسیاری از عوامل اختلاف از بین میرود ، و بلااقل ؛ تا مدتی از خونریزی و کشتار جلو گیری بعمل میآید .

و گاهی منظور از پیمان برقرار کردن روابط اقتصادی و فرهنگی است ، که بر اثر پیمان ، بتوانند فرآوردهای خود را در بازار یکدیگر عرضه نمایند ، و از معلومات و اطلاعات علمی و اکتشافی یکدیگر استفاده کنند ، و یک زنجیر دفاعی در برابر حملات دشمن و رقیب سرسخت طرفین تشکیل دهند ، و بایک نیروی واحد پایگاههای دشمن را بکوبند

هدف پیامبر اکرم از پیمان بستن با مشرکان ، باقریش و غیرقریش ؛ بدست آوردن بازار عرضه و تقاضا نبود ، منظور تبادلات فرهنگی و کسب علم ، و اعزام دانشجو و استفاده مادی نبود بلکه پیامبر اسلام با مشرکان پیمان می بست تا بدینوسیله از خطر حمله و هجوم آنان در امان بوده و با فراغ خاطر از ناحیه دشمن ، به تنظیم امور داخلی و تقویت هسته مرکزی و تربیت سربازان و فراهم آوردن تجهیزات کافی جنگی برای مقابله با هر گونه خطر احتمالی به پردازد .

بالاتر از همه در سایه پیمان دلهای آنان را بسوی خود متوجه کرده و از شدت دشمنی و تمصب جاهلی آنان بکاهد ، در نظر داشت بر اثر مراد و هرفت و آمد آنان با مسلمانان که بعنوان برخوردارهای دوستانه و توأم با احترام صورت میگرفت بتواند مبانی و اصول دینی و تربیتی خود را در دل آنان نفوذ داده و رفته رفته افکار آنها را با اسلام نزدیک سازد ، و گاهی از نیروی هم پیمان خود علیه نیروهای دشمن استفاده میکرد ، چنانچه پیمان او با «خزاعه» روی همین اصل بود .

### پیمان‌های پیامبر تمام‌وقت بود

دلایل زیر گواهی می‌دهد که تمام موثقی و پیمانهای پیامبر اکرم محدود و موقت بوده است، و هیچگاه حضرتش با مشرکان پیمان مطلق و غیر محدود نمی‌بست؛ تا در صورتیکه هم پیمانش وفادار بود؛ بر مسلمانان لازم باشد که برای همیشه نسبت به عهد و قرار داد خود عمل نمایند؛ زیرا این سنخ پیمان صد در صد بضرر اسلام و با هدف عالی پیامبر کاملاً منافات دارد.

هر گاه دلایل زیر توانست مطلب فوق را اثبات کند طبعاً روی سخن در این آیات راجع بدو ملاحظه از مشرکان خواهد بود:

**اول:** آنانی که اساساً عهد و قرارداد با مسلمانان نداشتند دوم: کسانی که قرار داد محدودی داشتند ولی نسبت به مقررات پیمان عمل نمی‌کردند، برای این دو گروه چهار ماه مهلت داده شد تا در اوضاع خود فکر کنند. تا یکی از دو موضوع (جنگ - اسلام) را انتخاب کنند، و اما معاهدینی که نسبت بمواد قرار داد خود وفادار بودند، بر مسلمانان لازم بود صبر نمایند تا مدت پیمان سر آید سپس مجدداً با آنان وارد مذاکره کردند چنانچه تکلیف همین گروه را آیه هفتم صریحاً بیان کرده است؛ اینک دلایل ما بر اینکه آنحضرت پیمان مطلق نداشت است؛ و روی سخن در این آیات باد و گروهی است که یا پیمان نداشتند و یا پیمان موقت خود را نقض کرده بودند:

۱ - موضوع خدا شناسی و اینکه برای این جهان پهناور خدائی هست؛ و این نظم و ترتیب شگفت انگیزی که در موجودات زمینی و آسمانی حکم فرماست ناچار از قطعی سرچشمه گرفته و بیک مبده و موجد انا و توانا وابسته است؛ مسئله ایست روشن و در طی تمام قرون و ادوار بشری مورد توجه بوده است؛ از این جهت فشار انبیاء بیشتر روی این قسمت نبوده زیرا خود مردم خواهی نخواهی بحکم فطرت؛ و یا بحکم خرد باین موضوع پی برده و هر گرازی آن غافل نبودند.

فشار عمده پیامبران غالباً روی قسمت شرک و بت پرستی بوده است یعنی آنانی که خدا را پذیرفته بودند ولی بر اثر جهل و نادانی یا اورا بمخلوقی مانند آفتاب و ماه و ستاره اشتباه کرده بودند، و یا با پرستیدن موجودی باو تقرب می‌جستند مانند بت پرستان. قسمی و سرگذشت انبیا که قسمت مهم آن در قرآن بیان شده است، حاکی است که تبلیغات و مبارزات دامنه دار آنان در برابر مشرکان بوده، و گویا آنان آمده بودند که روی زمین و مجتمع بشری را از لوث شرک تطهیر کنند؛ و افکار انسانی را از توجه بموجودات بت

و فنانپذیر بازدارند ، و او را بخدای بزرگ و دانا و توانا که سراسر هستی از آن او و تمام این معبودها : زمینی و آسمانی همه مخلوق او است متوجه سازند .  
 بادر نظر گرفتن موضوع فوق ( که هدف آئینهای آسمانی ازاله شرک بود ) بطور  
 میتواند پیامبر اکرم با گروهی از مشرکان الی الابد پیمان به بندد که هر گاه آنان نسبت به  
 مقررات پیمان وفادار شوند ، بر او و پیروانش لازم باشد که آئین آنان را بر سمیت بشناسند و  
 متعرض حال و مسلکشان نشوند ؛ در صورتیکه هدف از بعثت و اعزام رسل بر انداختن ریشه  
 شرک و مخلوق پرستی است .

۲ - در خود آیات این سوره دلیل واضح است که مورد بحث مشرکانی است که پیمان موقت  
 داشتند مثلاً در آیه چهارم چنین میفرماید : **الذین عاهدتم من المشركين ثم لم ينصوكم  
 شيئا ولم يظاهروا عليكم احدا فاتموا اليهم عهدهم الي مدتهم** : مگر مشرکانیکه  
 با آنها قرارداد بسته اید و در عمل بمقررات کوتاهی نکرده اند و کسی را بر ضد شما پشتیبانی  
 ننموده اند در اینصورت مدت قراردادشان را تمام کنید ( و شما هم نسبت به پیمان خود تا آخر مدت  
 وفادار باشید ) .

چنانچه ملاحظه میفرمائید این آیه فقط یکدسته از مشرکان را استثنا میکند و آن آنانیکه  
 پیمانشان محدود بود و نسبت به پیمان خود وفادار بودند ، اساساً درباره کسانیکه پیمانشان  
 غیر محدود باشد سخنی نگفته است بلکه آنانی را که پیمانشان موقت بود و دسته کرده است :  
 عده ای متخلف ؛ و جمعی وفادار و در باره هر کدام حکم و وظیفه ای معین نموده است  
 و سکوت درباره این گروه کاشف از اینستکه وجود و مصداقی نداشتند ، علاوه اگر فرض  
 کنیم همه یا عده ای از آنان وفادار بودند در اینصورت ملاکاً با کسانیکه پیمان موقت داشتند  
 و وفادار بودند ، یکی خواهند بود پس بطور شد گروه وفادار دسته اول محترم شمرده شدند  
 ولی وفای اینان بی ارزش تلقی شده است .

مگر اینکه فرض کنیم آنانیکه پیمانشان غیر محدود بود تماماً متخلف بودند از این جهت  
 کسی از آنان استثنا نشد .

آری ظاهر آیه هفتم ( که در شماره بعد بتفسیر آن خواهیم پرداخت ) مطلق وفاداران را  
 استثنا کرده چنانچه میفرماید : **الذین عاهدتم عند المسجد الحرام فما استقاموا  
 لكم فاستقيموا لهم** : مگر کسانیکه با آنها نزد یکهای مسجد الحرام قرارداد بسته اید تا  
 هنگامیکه بر قرارداد شما استوار مانند ، شما بر پیمان خود استوار باشید . ظاهر  
 این آیه اگرچه مطلق وفادار را استثنا کرده خواه موقت باشد خواه غیر محدود

ولی جمله: **الا الذین عاهدتم عند المسجد الحرام**: دلیل بر اینستکه مقصود آنانی هستند که پیمانان موقت بود، زیرا منظور کسانی است که در «حدیبه» با پیامبر عهد بسته اند، و پیمان آنان محدود بود، چنانچه شرح این قسمت خواهد آمد.

۳ - هنگامیکه علی (ع) آیات این سوره را بر مشرکان در روز منی خواند فقط از دو گروه اسم برد: **اول**: آنانیکه با پیامبر پیمان موقت داشتند، **دوم**: کسانیکه با او عهد بسته بودند و بآنان چهار ماه مهلت داد، و ابتدای آنی از کسانیکه با پیامبر پیمان غیر موقت داشتند نبرد نه از وفادار و نه از متخلف، و این خود میرساند که چنین گروه، مصداق خارجی نداشتند پس از این بیان مشکلی که برای بسیاری از مفسران پیش آمده است آشکارا حل میشود و معلوم میگردد، که پیمان داران موقت و وفادار، طبق صریح آیه چهارم، مقدار مهلت آنان همان مدتی است که در متن قرار داد، یادداشت شده است، و پیمان شکنان که پیمانان موقت بود و کسانیکه اصلاً با رسول خدا معاهده ای نداشتند، مقدار مهلت آنان چهار ماه که علی (ع) تصریح کرد و قرآن هم در باره این دودسته میفرماید:

**فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم** هر گاه ماههای حرام گذشت مشرکان را هر کجا یافتید بکشید.

مقصود از ماههای حرام چهار ماهی است که مهلت داده شد که آغاز آن؛ **دهم ذی الحجه** و پایان آن **دهم ربیع الثانی** است و شاید علت اینکه این چهار ماه را ماههای حرام خوانده اند چون جنگ در چهار ماه با مشرکان تحریم گردید، و یا اینکه چون دوماه این چهار ماه را، ماههای حرام تشکیل میداد که همان «ذی الحجه» و «محرّم» باشد از اینجا همه را از باب تغلیب ماه حرام خواندند.

ناگفته پیداست این چهار ماه که جنگ در آن بطور موقت حرام گردید غیر آن ماههای حرام است که مطلقاً جنگ و جهاد در آنها حرامست و آنها عبارتند از: دوماه گذشته و ماههای «محرّم» و «رجب» و برخی از مفسران احتمال داده اند که مراد از ماههای حرام همان «اشهر حرم» است که مطلقاً جنگ در آن ماهها حرام بوده حتی قبل از اسلام و در زمان جاهلیت نیز خونریزی قدغن بوده است ولی این احتمال با ظاهر روایاتی که در این باره از علی (ع) نقل شده است چندان وفق نمیدهد، و سیاق آیات چنین میرساند که منظور از «اشهر حرم» همان چهار ماه است که در آیه دوم بآن تصریح شد آنجا که فرمود: **فسیحوا فی الارض اربعة اشهر** چهار ماه در روی زمین بگردید و ظاهر روایات میرساند که این چهار ماه از همان روزی شروع میشود که این آیات در آن روز تلاوت گردید؛ و آن روز **دهم ذی الحجه** است، و در این صورت

مجموع این چهار ماه تادهم «ربیع الثانی» تمام میگردد .

اسلام برای در هم کوییدن صفوف شرك چهار بطور تخییر بیان کرده که باید مسلمانان بادر نظر گرفتن مصالح و مقتضیات وقت یکی از آن چهار دستور را اجراء کنند :

**اول : فاقوا المشركين حيث وجدتموهم :** کشتن آنها در هر جائی که بآنها دست یابند ؛ خواه در «حرم» و خواه در «حل» (چهار فرسخ از اطراف کعبه را حرم و بقیه را حل گویند) دو : و خذوهم : دستگیرشان کنید و بعنوان برده و بنده تملك نماید . سوم : واحصروهم . از هر طرف احاطه کرده و حبس نمایند و نگذارید بیرون بروند . چهارم : واقعدوا لهم کل مرصد . در کمین گاهها مترصد آنان شوید ، و راهها را بروی آنان به بندید و بدینوسیله ارتباط آنان را از هم قطع کنید .

اینها دستوراتی است که باید فرمانده سپاه با در نظر گرفتن مصالح و مقتضیات وقت ، برای در هم شکستن سپاه شرك آنها را بکار ببرد ، و هر کدام از این چهار دستور که نزدیک بمقصود شارع (از بین بردن شرك) باشد ، باید انتخاب گردد ، و اینوضع بحال خود ادامه دارد تا هنگامیکه آنان به صفوف مسلمانان بوسیله توبه کردن و نماز گزاردن و زکوة دادن به پیوندند چنانچه فرمود :

**فان تابوا واقاموا الصلوة و اتوا الزکوة :** هر گاه آنان توبه کنند و ریشه جنگ و اختلاف که همان شرك است بسوزانند و از کردارهای زشت که علت اساسی آن شرك بودن آنها بود پشیمان گردند ، و نماز بخوانند و رابطه خود را با خدای جهان برقرار کنند و یکی از بزرگترین مظاهر ایمان بخدا را بیادارند ، و زکوة دهند که رکن مالی و اقتصادی اسلامست ، در چنین موقع مسلمانان موظفند آنان را آزادورها کنند چنانچه میفرماید **فخلوا سبیلهم ان الله غفور رحیم** . دست از آنها بردارید زیرا خدا آمرزنده کردارهای زشت آنان و نسبت به بندگانش مهربانست ، و بحکم الاسلام **يجب ما قبله** . قبول اسلام بر اعمال گذشته پیروز گشته و بر گناهان گذشته قلم عفو میکشد ؛ و آنان در عداد مؤمنان با کدامن قرار میگیرند .